

مدیرش که نقشش را کوروش تهمی بازی می‌کند جوابی نمی‌دهد، ولی به پیشنهاد جوانک گرافیستی که با خواندن نامه خواستگاری مدیر به او تحریک شده و به نوعی خودش را در یک رقابت بی‌معنا انداخته، جواب مثبت می‌دهد؟ اگر سیامک شایقی به همین سوال بتواند جواب بدهد، قول می‌دهیم بقیه سوال‌های بی‌جوابمان را بگذاریم پای مدرن بودن داستان فیلم.

به هر حال وجه مشترک این کار با کار قبلی‌اش «باغ فردوس، پنج بعدازظهر» به غیر از حضور لادن مستوفی در نقش اصلی هر دو کار، اتفاقات حاشیه‌ای بود که برای هر دو فیلم در جشنواره پارسال و امسال پیش آمد. در اولی کارگردان به نشانه اعتراض به نحوه گرداندن جلسه نقد و بررسی فیلم، تریبون را به حالت قهر ترک کرد و در دومی هم وقتی به خاطر قراضه بودن و بی‌در و پیکر بودن سیستم نمایش، اکران فیلم دچار مشکل شد، این بار هم بازیگران و عوامل فیلمش از سالن خارج شد. خدا سومی‌اش را در جشنواره بیست و هفتم به خیر کند. با همه این احوالات، نمی‌شود اشاره‌ای به بازی خوب فاطمه معتمداریا در نقش یک زن که به مرور فلج شده، نکرده. البته طبیعی است که دلیل فلج بودنش را ندانیم. آخر روایت فیلم مدرن است و در یک داستان مدرن اصولا لازم نیست خیلی چیزها را برای شما بگویند.

### ستایش: «کیمیا» بی که بزرگ شده

«کیمیا»ی محمدرضا درویش را یادتان هست؟ با آن نیمه جنگی اول فیلم که هنوز یکی از به یادماندنی‌ترین سکانس‌های جنگی سینمای ایران است، کاری ندارم. خط کلی قصه‌اش درباره خانم دکتری بود که بی‌تأثری فرهنگی نقشش را بازی می‌کرد و در گیر و دار جنگ کودک بی‌صاحبی را پیدا می‌کرد و بزرگ می‌کرد و وقتی به ثمر می‌رسید، تازه سر و کله پدرش - خسرو شکیبایی - پیدا می‌شد که چه‌ام را بده. حالا در اولین فیلم محمدرضا رحمانی، کیمیا کوچولو شده ستایش خانم ۱۹ ساله که توی این ۱۹ سال فکر می‌کرده پدرش در جبهه پزشکی امدادگر بوده و شهید شده ولی یکهو سر و کله یک سرباز عراقی پیدا می‌شود که ادعا می‌کند پدر اوست و ادعایش هم با یک آزمایش ساده درست در می‌آید. ستایش تازه کشف می‌کند پدرش - یعنی همان پزشک امدادگر - بعد از بمباران شیمیایی کردستان عراق به زنی که تا حالا فکر می‌کرده مادرش است، وصیت کرده او را بزرگ کند.

این ستایش خانم که نقشش را خاطره اسدی بازی می‌کند، یک نامزد خیلی روشنفکر هم دارد که خیلی راحت با این ماجرا کنار می‌آید و به ستایش کمک می‌کند از این بحران هویت نجات پیدا کند. خاطره اسدی همان دختری است که رسول صدراعلمی سر «دیشب بابا تو دیدم آیدا» همه جا را برای پیدا کردنش زیر و رو کرد. مریم کولایانی نقش مادرش را بازی می‌کند و حسن پورشیازی نقش سرباز عراقی یا همان خسروشکیبایی کیمیا را. فیلم سعی کرده ماجرا را برای مخاطب هم جذاب کند. برای همین یک فقره نامزد (یکی باید بیاید و با تعریف این کلمه «نامزد» در سینما و تلویزیون ما را از این سردرگمی نجات بدهد) هم توی کار تعبیه کرده تا فیلم از این نظر هم چیزی کم نداشته باشد.

می‌پسندید که ماجرای رفاقت و برادری با عراق در این فیلم هم هست و این بار دیگر رسماً با عراقی‌ها فامیل می‌شویم. به هر حال «ستایش» برای محمدرضا رحمانی که قبل از این فیلم کوتاه می‌ساخته و انگار موفق هم بوده، شروع خوبی نیست. ولی یک سورپریز خیلی بزرگ و باور نکردنی دارد: کبانوش عیاری تهیه‌کننده‌اش است و معلوم نیست چرا. کاش خود عیاری دلایلش را برای قبول تهیه این فیلم توضیح بدهد.

### هامون و دریا: مرد سفر باش

فیلم هامون و دریا چیز جدیدی را به سینمای کودک و نوجوان وارد کرده و آن هم «عشق» است. البته عشق در این داستان کارکردی نمادین و اسطوره‌ای دارد و از نیمه‌های فیلم، داستان و حال و هوای فیلم، به حکایت‌ها و داستان‌های قدیمی شبیه می‌شود.

«هامون و دریا» قصه عشقی را روایت می‌کند که باعث و بانی اتفاقات خوب زیادی می‌شود؛ اتفاقاتی که مهم‌ترین آن تأثیر شخصیت عاشق واقعی قصه بر مدعیان و تغییر و تحول در آنهاست. تحولی که البته ما چیز زیادی از آن را نمی‌بینیم، جز این طوفان دیگر زبانش کوتاه می‌شود و به ازدواج هامون با خواهرش دریا اعتراضی ندارد. اما این بار هم هامون است که دوباره آبادی را ترک می‌کند تا فضای افسانه‌وار قصه را کامل کند.

فروزش پنجمین فیلمش را براساس کتابی از عباس جهانگیریان ساخته و با وجود این که خیلی از چیزها را عوض کرده، ولی سعی کرده در اقتباس به خط کلی کتاب وفادار بماند. نمونه‌اش سفر هامون به خانه دایی در نیاسر کاشان است که با وجود این که جزئی از کویر به حساب می‌آید، ولی زمین تا آسمان با کویری که در تربت جام تصویر شده فرق دارد. همین تنوع آب و هوایی در دو منطقه‌ای که متعلق به یک جغرافیا هستند، این امکان را برای فیلمساز به وجود آورده که با نمایش کنتراست شدید آب و هوا و فرهنگ و آداب و رسوم ۲ منطقه به طور ضمنی برای مخاطب امکان نوعی مقایسه را به وجود بیاورد و بازی گوشی‌های خودش را هم که به روحیه مستند سازانه‌اش برمی‌گردد، ارضا کند. اگر کویر تربت‌جام ساز و آواز خاص خودش را دارد، کاشان هم گلاب‌گیری و تزییه دارد. بگذریم از این که اگر نوازندگی و خوانندگی به عاشق‌پیشگی نقش اول فیلم کمک می‌کند، برای گلاب‌گیری یا تزییه‌خوانی دایی معنای تلویحی و نمادین دیگری نمی‌توان تراشید.

«هامون و دریا» در ۴ رشته کاندیدای دریافت جایزه بود که هیچ کدامش را هم نگرفت.

### انعکاس: این جهان کوه است و فعل ما ندا

این که موضوع «خیانت» موضوع خیلی جذاب و رویتنی در سینمای ما شده، به چی بر می‌گردد؟ به جذابیت‌های این موضوع برای خلق یک درام یا یک نیاز عمومی نشای از همه گیر شدنش در جامعه؟ هر چی که هست، این اتفاق می‌تواند برای جامعه یک زنگ خطر به حساب بیاید تا در خوش‌بینانه‌ترین حالتش با توجه به این زنگ خطر، خودش را از بلاهای بعدی نجات بدهد و گرنه سینما مجبور خواهد شد قصه‌های تلخ‌تر و هولناک‌تری از تبعات این ماجرا را برپیمان تعریف کند.

«انعکاس» البته نگاهی روشنفکرانه به این قضیه ندارد.

بسته و به منطقه تفحص آمده تا جنازه یا در حقیقت استخوان‌های شوهرش را پیدا کند. اما همه چیز تحت‌الشعاع زندگی و حال و روز زن جوان عراقی که به عنوان قاچاقچی و بلدره با او همراه شده، قرار می‌گیرد. «فرزند خاک» هم مثل بیشتر فیلم‌هایی که در این سال‌ها با موضوعیت جنگ ساخته شده‌اند، قصه‌اش را برای محور هم دلی بین دو ملت ایران و عراق و تکیه بر خصوصیات مشترک بنا می‌کند.

شخصیت اصلی فیلم مینا است که شبنم مقدمی آن را بازی می‌کند. ولی روند پیشرفت قصه و جغرافیایی که فیلم در آن اتفاق می‌افتد، جوری است که جا را برای نقش مقابلش یعنی مهتاب نصیرپور که نقش «گونا»ی قاچاقچی را بازی می‌کند، بیشتر باز می‌گذارد. این وسط دوربین علیرضا زرین‌دست هم حساسی به یاری محمد باشه‌آهنگر آمده تا او در فیلم اولش از این نظر مشکلی نداشته باشد. فیلم در بخش بهترین فیلم از نگاه ملی سیمرغ گرفت و احمد علایی سیمرغ بهترین فیلم از نگاه ملی و مهتاب نصیرپور جایزه بهترین بازیگر زن نقش مکمل را به خانه بردند و علیرضا زرین‌دست و حسن نجاریان هم برای بهترین فیلمبرداری و بهترین بازیگر مرد نقش مکمل نامزد سیمرغ بودند.

راستی اسم قبلی فیلم «تلخ عین عسل» بود و این جور که پیاداست صاحبانش هنوز هم تصمیم جدی نگرفته‌اند آن را حذف کنند. دیگر آن که محمد باشه‌آهنگر کارگردان دوم سریال «تا صبح» است که پارسال با موضوع انقلاب برای شبکه تهران و امسال هم دوباره دارد پخش می‌شود. اگر یادتان باشد او از این که اسمش به عنوان نفر دوم بعد از مجید جوانمرد بیاید، خیلی راضی نبود.

«فرزند خاک» در ۷ رشته نامزد دریافت جایزه بود و در بخش بهترین فیلم از نگاه ملی هم سیمرغ زرین گرفت.



### کتونی سفید: غریبه‌ای در میان جمع

ورود یک غریبه به یک مکان ناشناخته و تغییر آدم‌های آن جمع و حرکت دانشان به یک سمت و سوی بهتر و بالاتر، از منظر تئاتر یک دستمایه خیلی از فیلم‌هایی بوده که تا حالا دیده‌ایم، اما به طور خاص در سینمای ایران این موضوع را می‌شود در خیلی از فیلم‌های بهرام بیضایی جستجو کرد. فیلم‌هایی مثل «رگبار»، «غریبه و مه» و خیلی از فیلم‌نامه‌های ساخته شده‌اش. «کتونی سفید» البته به هیچ وجه حال و هوای تلخ فیلم‌های بیضایی را ندارد. برعکس خیلی از آنها که در نهایت جمع غریبه را پس می‌زنند و به او اجازه عرض‌اندام نمی‌دهند و با حرف‌ها و آرمان‌هایش همراه نمی‌شوند، اینجا غریبه موفق می‌شود روی جماعت اثر بگذارد. نماد این ماجرا هم کتونی‌های سفیدی است که بچه‌ها به گفته او و در تبعیت از او می‌خرند و اتفاقاً درست از وقتی هم می‌پوشند که آقای معلم در بین آنها نیست. این یعنی آقای معلم کم و بیش تأثیرش را روی آنها گذاشته است.

یادم رفت خلاصه داستان را بگویم که راحت‌تر بتوانیم درباره‌اش حرف بزیم. حسین یاری به عنوان نقش اصلی فیلم، معلم ورزشی است که از تهران برای خدمت و تلاش به یک شهر جنوبی منتقل می‌شود و از همان اول هم رابطه جدیدی را با بچه‌ها تعریف می‌کند و با تشکیل یک تیم فوتبال، آنها را برای مسابقاتی که در پیش است، آماده می‌کند. اما به مرور متوجه می‌شود یکی از شاگردانش با عده‌ای از قاچاقچیان منطقه همکاری می‌کند. او برای

رهایی و هدایت شاگردانش با قاچاقچی‌ها درگیر می‌شود و آنها هم او را می‌دزدند. اما او در یک فرصت مناسب می‌گریزد. با این حال ضربه‌ای که به سرش می‌خورد، باعث می‌شود حافظه‌اش را از دست بدهد. در حالی که مسابقه‌ها هم شروع شده و بچه‌ها هم روزهای حساسی را پشت‌سر می‌گذارند. فیلم با بروز یک معجزه جمع می‌شود. آقای معلم وسط بازی فینال، ناگافل حافظه‌اش را به دست می‌آورد و با هدایت تیم، پیروزی را برای بچه‌ها به ارمغان می‌آورد. باران کوثری در نقش مکمل همیار بهزیستی و همراهی‌اش با آقای معلم قرار است جنبه‌های عاطفی کار را پوشش بدهد. ولی تلاش‌های او تأثیر چندانی روی بازیابی حافظه معلم بی‌حافظه فیلم ندارد. معلوم نیست ملاک انتخاب باران برای بازی در این نقش جز حضور پدرش به عنوان تهیه‌کننده چی بوده. به هر حال او نباید اجازه بدهد به همین سادگی حضورش در نقش‌های حاشیه‌ای که بودن و نبودنش در آنها خیلی تفاوت ندارد، برای تماشاگر عادت بشود.

«کتونی سفید» جزو هیچ کلام از ۳ فیلم نامزد بهترین فیلم‌های اول و دوم نبود، ولی این دلیلی بر بد بودنش نیست. مخصوصاً در این اوضاع و احوال بی‌فیلمی برای بچه‌ها. این خط و این نشان که در جشنواره فیلم کودک امسال، به این فیلم «از طرف دیگر»ش نگاه بکنند و خلاصه آنجا کلی مطرح باشد.

### کنعان: قصه تلخ با پایان خوش

همکاری مانی حقیقی با اصغر فرهادی بعد از موفقیت «چهارشنبه‌سوری» خیلی دور از انتظار نبود. مخصوصاً این که این همکاری در دنیای پر از کثرت سینما که هر کس ساز خودش را می‌زند و ادعای مولف بودن دارد، خیلی هم به چشم آمد.

«کنعان» را هم حقیقی به همراه فرهادی نوشته؛ براساس قصه‌ای از آلیس مونرو نویسنده کانادایی که سال ۷۹ در مجله نیویورکر چاپ شده، اما چیزی که بعد از ۷ سال به «کنعان» تبدیل شده، از نظر حقیقی آنقدر تغییر کرده که دیگر حتی نمی‌شود آن را یک کار اقتباسی دانست. برای همین اسمی از آلیس مونرو هم در فیلم‌نامه نیست.

نه دور از انتظار است و نه ناپسند که فیلم به دنبال تکرار موفقیت «چهارشنبه‌سوری» باشد. موضوع فیلم به اختلاف‌های یک زن و شوهر می‌پردازد. مینا و مرتضی بعد از ۱۰ سال زندگی مشترک، تصمیم گرفته‌اند از هم جدا شوند، اما همان جور که اسم فیلم پایانش را لو می‌دهد، این اتفاق نمی‌افتد و سیر حوادث جوری پیش می‌رود که مینا برگردد سر خانه و زندگی‌اش.

نکات ویژه و خاص فیلم که خیلی روی آنها مانور داده شد ترکیب محمدرضا فروتن و ترانه علیدوستی به عنوان بازیگران اصلی فیلم و همان زن و شوهری است که نقش‌های اصلی این ملودرام خانوادگی را بازی می‌کنند. این یعنی این که ترانه ۲۴ ساله با آن چهره کودکانه‌اش که با «من ترانه ۱۵ سال دارم» صدر عاملی توی ذهن همه جا خوش کرد، حالا با حدوداً ۱۰ سال اختلاف در نقش یک زن ۳۵ ساله ظاهر شده است. گویا حقیقی دلش می‌خواسته این نقش را لیلا حاتمی بازی کند و او به خاطر بارداری‌اش نتوانسته.

شاید تنها چیزی که از قصه مونرو در «کنعان» نغملی ساند، همان حس و حالی باشد که در همان «چهارشنبه‌سوری» تجربه‌اش کرده‌ایم و پیش‌تر در داستان‌های کسانی مثل کارور از ش سراغ داریم. همان حس و حالی که البته خیلی وقت‌ها گریبان خودمان را هم می‌گیرد و البته یکی از ویژگی‌هایش این است که خیلی از کارهایمان را بی‌دلیل انجام می‌دهم و نمی‌توانیم برای دیگران توضیحش بدهیم.

مینای «کنعان» به نوعی نسبت به همسرش دچار طلاق عاطفی شده و دیگر از آن عشق و علاقه ۱۰ سال پیششان چیزی برایش باقی نمانده. ما چیز دیگری بیشتر از این نمی‌فهمیم. بخش دیگری از ماجرا هم به روابط او با علی دوست مشترک او و شوهرش برمی‌گردد که گویا در زمان دانشجویی تجربه‌ای عاطفی را با هم از سر گذرانده‌اند و حالا هم نسبت به هم بی‌میل نیستند. فیلم به ما کدهایی می‌دهد از این که آنها هنوز با هم سر و سری دارند، ولی هیچ وقت خیلی ریز و دقیق به این قضیه نمی‌پردازد.

«کنعان» در بین فیلم‌های محبوب تماشاگران بعد از «همیشه پای یک زن در میان» و «آواز گنجشک‌ها» مقام سوم را کسب کرد. در بخش سودای سیمرغ هم ۳ نامزد کرد: محمدرضا فروتن برای نقش اول، افسانه بایگان برای نقش زن مکمل و بهمن اردلان برای صدا.

### جابر تواسعی